

# توجیه استبداد

## به بهانه هرج و مرج

حسن قاضی مرادی

سیر تحولات سیاسی در ایران، تا پیش از دوران معاصر با چرخه‌ی «حکومت استبدادی - هرج و مرج - حکومت استبدادی» توضیح داده شده است. به این معنی که با برآمدن هر حکومت کم و بیش متمرکزی - که این تمرکز جز در شکل استبدادی بروز نمی‌یافته است - عمدتاً به علل جدایی از مردم، حاکمیت بی‌قانونی، اعمال خودکامانه‌ی قدرت، غارت مردم، فساد، توطئه‌گری و... در پی اوج‌گیری اولیه به سرعت رو به انحطاط می‌نهاد و با زوال حکومت، هرج و مرج در جامعه گسترش می‌یافت. گسترش دامنه‌ی هرج و مرج در جامعه خلأ قدرتی ایجاد می‌کرد که در شرایط جامعه‌ی سستی ایران، فقط با استقرار حکومت متمرکز استبدادی دیگر، رفع شدنی می‌بود. در دوران معاصر - یعنی از انقلاب مشروطه به این سو - نیز همین چرخه اما با تغییراتی در چگونگی وقوع آن، تداوم داشته است. نکته‌ی قابل توجه این است که، هر چند مردم و متفکران ایران، در دورانی بس طولانی با این چرخه‌ی نالانسانی استبداد و هرج و مرج زیسته و درگیر بوده‌اند اما همواره نسبت به هرج و مرج، بسیار بدبین‌تر و گریزنده‌تر بوده‌اند تا استبداد همین است که در مواجهه شدن با یک دوره‌ی هرج و مرج ناشی از سرنگونی یک قدرت استبدادی، در اضطراب ناشی از هرج و مرج، منفعلانه انتظار ظهور مستبد دیگری را کشیده‌اند و یا حتی همان به اصطلاح نظم استبدادی پیش از هرج و مرج را آرزو کرده‌اند. در چنین رویکردی، ایرانیان عمدتاً به تضاد استبداد و هرج و مرج توجه داشته و در این تضاد، استبداد را شرّ کم‌تر می‌دانسته‌اند. این رویکرد چه به شاهان و سلاطین ایران و چه به متفکرانی که به ساز و کار حکومت در ایران می‌پرداختند امکان می‌داد تا با دستاویز قرار دادن مقابله و مبارزه با هرج و مرج، به توجیه حکومت استبدادی بپردازند. در این جا، نخست استقرار و بروز چنین توجیهی در پیش و پس از اسلام مورد توجه قرار گرفته سپس رابطهی واقعی استبداد و هرج و مرج بررسی می‌شود.

### توجیه استبداد به بهانه‌ی مقابله با هرج و مرج

در طول تاریخ ایران و تا پیش از دوران معاصر، متفکرین ایرانی حتا آنان که به عمد حکومت استبدادی را به بهانه‌ی مقابله با هرج و مرج توجیه نمی‌کردند به درک آگاهانه و روشنی از رابطهی متقابل این دو دست نیافتند. بسیاری از متفکرینی که از چرخه‌ی «استبداد-هرج و مرج-استبداد» آگاه شدند و از آن بحث کردند، نتوانستند چگونگی تبدیل استبداد به هرج و مرج، و هرج و مرج به استبداد بعدی را از منظر سیاسی-اجتماعی توضیح دهند. نمونه‌ی برجسته‌ی این متفکرین، خواجه نظام‌الملک است. او به عنوان یکی از نظریه پردازان حکومت استبدادی، درایتی ژرف را در نوشتن *سیرالملوک* به عنوان برجسته‌ترین «سیاست‌نامه‌ی» نوشته شده در قرون وسطای ایرانی به کار برد. او هر چند اثرش را با پرداختن به این چرخه آغاز می‌کند اما نمی‌تواند آن را از منظر سیاسی توضیح دهد و توضیح او به نتیجه‌ای نمی‌انجامد جز این که نهایتاً به بهانه‌ی مقابله با هرج و مرج، استبداد توجیه شود:

ایزد تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند، و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد، و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند، و هیبت و حشمت او اندر دلها و چشم خلائق بگستراند، تا مردم اندر عدل او روزگار می‌گذرانند و آمن همی باشند و بقای دولت همی خواهند؛ چون-والعیاذ بالله- از بندگان عصبانی و استخفافی بر شریعت و یا تقصیری اندر طاعت و فرمانهای حق، تعالی، پدیدار آید و خواهد که بدیشان عقوبتی رساند و پادشاه کردار ایشان، ایشان را بچشاند، پادشاهی نیک از میان برود، و شمشیرهای مختلف کشیده شود و خونها ریخته آید، و هر که را دست قویتر هر چه خواهد می‌کند، تا آن گناهکاران همه اندر میان آن فتنه‌ها و خون ریزش هلاک شوند... پس، از بندگان یکی راه، که از تقدیر ایزدی سعادت و دولتی حاصل شود او راه، حق، تعالی، بر اندازه او اقبالی ارزانی دارد و عقلی و دانشی دهد که او بدان عقل و دانش، زیر دستان خویش راه، هر یکی را بر اندازه خویش، بدارد... و خدمتکاران و کسانی که شایسته باشند، ایشان را از میان مردمان برگیرد، و ... از رعایا کسانی که ایشان حق نعمت نشانند و قدر ایمنی و راحت ندانند و به دل خیانتی اندیشند و تمرزدی نمایند و پناهی از اندازه خویش بیرون نهند، بر اندازه گناه با ایشان خطاب کند، و ایشان را بر مقدار جرم ایشان مالمش فرماید و... (۱)

در این فقره، چرخه‌ی «استبداد-هرج و مرج-استبداد» مورد بحث است: حکومت متمرکزی به اتکای «هیبت و حشمت» شاه، مستقر است. شاهی که یکی از بروزات پادشاهی صالح او، جلوگیری از

فتنه و آشوب (هرج و مرج) است. اما بندگانی نسبت به شریعت، عصبان و در اطاعت از فرمان‌های الهی سرکشی می‌کنند و به همین دلیل، جامعه با دوره‌ای از هرج و مرج جزا و عقوبت می‌بیند تا در پی این دوره، شه‌دیگری برگزیده‌ی خداوند به قدرت رسد؛ رعایای مطیع را منزلت دهد و نافرمانان و متمردین را سرکوب کند و از این طریق، دوره‌ی دیگری از استبداد استوار گردد. خواجه نظام الملک، دو دوره استیلای استبداد را عادلانه و دوره‌ی هرج و مرج را ناعادلانه می‌خواند. او از شاه برگزیده در دوره نخستین به عنوان شاهی که مردم اندر عدل او روزگار می‌گذرانند یاد می‌کند. و برگزیده‌ی دوره‌ی بعدی را با این وظیفه می‌شناساند که «هر یکی [از رعایا] را بر اندازه خویش، بدارد. انجام چنین وظیفه‌ای، بنیای نظریه‌ی عدالت در تفکر سیاسی ایران تا پیش از دوران معاصر بوده است. وی هرج و مرج را نیز ناشی رفتار ناعادلانه‌ی مردم می‌داند؛ رفتار ناعادلانه‌ای که بروز عدم اطاعت‌شان از فرمان‌های الهی است. این رو خواجه نظام الملک با در تضاد تام فرار دادن استبداد و هرج و مرج، به توجیه و دفاع از استبداد می‌پردازد. این واکنش تیبیک نسبت به تقابلی و تضاد استبداد با هرج و مرج در پیش و پس از اسلام به کرات مشاهده می‌شود. امری که نهایتاً در خدمت توجیه حکومت استبدادی تراز می‌گرفته است.

در نامه‌ی «تسر» به «گنسب» در پاسخ او به این پرسش که چرا شاهنشاه، اردشیر یکم ساسانی، این حد گسترده به سرکوب خونین مردم می‌پردازد «تسر» نیز سرکوب‌گری خودکامانه‌ی شاه را با مقابله قرار دادن آن با هرج و مرج توجیه می‌کند.<sup>(۱)</sup> در نامه‌ی تسر آن چه آشوب و هرج و مرج خوانده می‌شود ناشی از عمل کسانی است که نظم موجود جامعه را به پرسش گرفته و به خلاف رأی و امر شاه رفتار می‌کنند. اینان باید سرکوب شده و همه‌ی دیگران سر به اطاعت شاه خم کنند تا آشوب و هرج و مرج رفع شود. در دو نمونه‌ی فوق، گرایش استبدادی در پوش اوّل، تثبیت‌کننده‌ی استبداد هخامنشیان و اردشیر اوّل، بنیان‌گذار استبداد ساسانیان، در تعارض با هرج و مرج قرار داده شده و توجیه شده است. همین نگرش در متون سیاسی و ادبی بعد از اسلام نیز منعکس است.

پیش از این به چنین نگرشی نزد خواجه نظام الملک پرداخته و گفته شد او بی آن که به علل سیاسی تبدیل متقابل هرج و مرج و استبداد گاهی داشته باشد، استبداد را در مقایسه با هرج و مرج مشروعیت می‌بخشد. درست همین نگرش را امام محمد غزالی با وضوح و تأکید بیش‌تر بر آن می‌دهد: باید به کسانی که خلافت را برای همیشه مرده و بی‌جان‌شین می‌دانند بگویم کدامیک بهتر است، هرج و مرج و توقف زندگی اجتماعی به دلیل فقدان قدرت متمرکز و یا تصدیق قدرت موجود، هر چه که باشد؟ از این دو راه ناگزیر فقیه

نمی‌تواند جز دومی را برگزیند.<sup>(۱)</sup>

قدرت موجود، هر چه که باشد همان قدرت استبدادی بود که چون در تقابل با هرج و مرج قرار می‌گرفت، توجیه می‌شد. در نقل قول‌های فوق، استبداد و هرج و مرج در تضاد با یکدیگر و متمایز از هم در نظر گرفته شده و با تقیح هرج و مرج، استبداد توجیه شده است. نمونه‌هایی از این دست در متون کلاسیک دب و اندیشه‌ی سیاسی ایران بسیار است. این چنین نظرانی اما صرفاً ساخته و پرداخته‌ی ذهنیت این و آن متفکر نبوده است. اینان - درست یا نادرست - وجدان جمعی مردمان را - هر یک به گونه‌ی - نمایندگی می‌کرده‌اند. در اساس، این مردم ایران بوده‌اند که در مواجهه با هر دوره‌ی هرج و مرج، به انتظار ظهور مستبدی می‌ماندند و با به آرزوی استبداد فروپاشیده‌ی پیشین در می‌غلتیدند. و مگر نبود که در همین دوران معاصر، در پی بحران دمکراسی پس از انقلاب مشروطه که به تضعیف قدرت متمرکز حکومت انجامید، ایرانیان، سلطنت منحل ناصرالدین شاهی را آرزو کردند! و یا به واسطه‌ی بحران دمکراسی در دهه‌ی ۱۳۲۰ از استبداد قلدرانه‌ی رضاشاهی افسانه‌ها ساختند! مردم ایران با خود، هر بی‌تعادلی اجتماعی را هم چون هرج و مرج درک کرده و رفع آن را نیز صرفاً در ظهور مستبدی سرکوب‌گر ممکن می‌دانستند و یا چنین به آنان تفهیم شده بود، که هر بی‌تعادلی اجتماعی، هر نوع به پرسش گرفتن حکومت و متعرض شدن بر حاکمان مستبد، یعنی هرج و مرج و این هم فقط با استقرار سلطه‌ی استبدادی زایل شدنی است. در عین حال - عمدتاً در دوران معاصر - مردم که با ادامه‌ی بی‌تعادلی اجتماعی و به بن‌بست رسیدن تعرض‌شان بر حاکمان مستبد، فرسوده و خسته می‌شده‌اند، در طلب امنیت و ثبات به استبداد روی می‌گردانند تا دست‌کم - به خیال خود - هرج و مرج پایان گیرد. از همین روست که حامیان و کارگزاران حکومت استبدادی - در گذشته و با دوران معاصر - می‌توانسته‌اند با دستاویز قرار دادن زبان‌های هرج و مرج، به توجیه حکومت استبدادی بپردازند.

در تاریخ نظریه‌پردازی سیاسی در ایران تا قبل از دوران معاصر هر چند جرئه‌هایی از دریافت صحیح از مناسبات استبداد و هرج و مرج و وحدت این دوزده شد اما اوج ادراک ایرانی فقط به این "بلندآ" رسید که استبداد را فاسد بشناسد و هرج و مرج را فاسد. و دفع افسد به فاسد را حکم عقل سلیم بشناسد و اصلاً نسد را به نیروی فاسد دفع شدنی بدانند.

### وحدت و تضاد استبداد و هرج و مرج

ابن طقطقی<sup>(۲)</sup> می‌گوید استبداد حاکم، رعیت را از شر گروهی در امان ولی به یک سر گرفتار

۱- به نقل از آن لمبتون - دولت و حکومت در اسلام - ترجمه‌ی عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی - ص ۱۹۸.

۲- ابن طقطقی، تاریخ مغرب، ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی.

می‌کند. و این یعنی هم استبداد و هم هرج و مرج، شر هستند و در سر بودن وحدت دارند. علاوه بر این او به درستی، استبداد و ستم‌گری در حاکمیت را یک سر می‌شناسد یعنی سر فردی، و هرج و مرج را سر گروهی. اما این نکته‌ی بسیار مهم از سوی اندیشه‌ورزان سیاست در ایران مورد تأکید قرار نگرفت و پرورانده نگشت و بسط داده نشد. در آثار کلاسیک فارسی، در همه‌ی سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها، ستم‌گری شاه و سلطان مورد نکوهش قرار گرفته است و محور نظریه‌ی سیاست در ایران «عدالت» - البته به معنایی خاص - در نظر گرفته شده و شاه و سلطان برای حکمرانی عادلانه پند و اندرز داده می‌شده‌اند. اما مخالفت با ستم‌گری شاه و سلطان، در پیش و پس از اسلام، از منظر ضدیت آن با آرمان شهرداری صورت می‌گرفته است و نه از این موضع که استبداد و هرج و مرج یگانه‌اند. در این آثار اساساً مسئله‌ی شیوه‌ی حکمرانی، آن هم با برتری دادن اخلاق بر سیاست، مورد نظر بوده است.

نظریه‌ی آرمان شهرداری در ایران باستان که مؤلفه‌های اصلی آن در دوره‌ی بعد، رنگ اسلامی به خود گرفت و بنابراین در ایران ماندگار شد، در اساس، نظریه‌ای اخلاقی است نه سیاسی؛ که تنها در یک رشته پند و اندرز به شاهان و سلاطین امکان بروز می‌یافته است. در ایران، و بر بستر فرهنگ اسلامی، تنها در آن جا که تفوق نظریه‌های اخلاقی بر سیاست کنار زده شد و نظریه‌ی سیاسی در زمینه‌ی حکومت و حکمرانی مورد توجه قرار گرفت می‌توان به نشانه‌هایی از درک وحدت استبداد و هرج و مرج برخورد. به‌طور مثال ابن‌خلدون، مورخ برجسته‌ی عرب در سده‌های میانه که در مقدمه‌ی تاریخ‌اش از منظر نظریه‌ی سیاسی به تاریخ می‌نگرد می‌تواند به چنین ادراکی راه یابد. او که حکومت استبدادی را به این دلیل از حکومت پادشاهی متمایز می‌داند که معتقد است حکومت استبدادی، حکومت بی‌قانونی است و نسبت به اتباع خود گرایش غارت‌گرانه دارد، در داوری نسبت به عصیبت مستبدانه‌ی اعراب می‌نویسد:

یکی از طبایع قاریان اینست که هنگام غلبه فقط آنچه را در دست مردم می‌یابند می‌ربایند و از دیگر امور صرف نظر می‌کنند و کاری به حکومت کردن میان مردم و دفاع از حقوق برخی در مقابل برخی دیگر ندارند. از این‌رو هرگاه بر ملتی غالب آیند یگانه هدف ایشان از کشورداری اینست که از راه ربودن اموال مردم منتفع شوند و بجز این منظور، دیگر امور را مانند قانون‌گذاری و امر و نهی در میان مردم فرو می‌گذارند. و چه بسا که به علت آزمندی به فزونی خرجها و به دست آوردن منافع فراوان‌تر، کبفرهای مالی هم برای تباهکاری‌ها تعیین کنند؛ ولی پیداست که اینگونه مقررات را نمی‌توان نیروی فرمانروا نماید بل که اغلب برحسب مقاصدی که محرک باج‌دهندگانست مایه‌ی فساد هم می‌شود، چه مردم مبلغی را که به منظور پرداخت خراج می‌دهند در برابر مقاصد تجاوز و نابخواری، کوچک

می‌شمرند و بدین سبب تباهکاریها و مفاسد رو به فزونی می‌رود و عمران به ویرانی می‌گراید و چنین ملتی در وضعی به سر می‌برد که گویی در حالی هرج و مرج و بی‌سرو سامانیست و هر کس به دیگری می‌تواند دست درازی کند. (۱)

درک ابن‌خلدون از ماهیت استبداد و هرج و مرج و وحدت و تضاد این دو در فقره‌ی فوق مثال زدنی است. حکومت استبدادی که گرایش غارت‌گرانه‌ی نسبت به جامعه‌ی تحت سلطه‌ی خود دارد به امور مملکت‌داری، از جمله قانون‌گذاری هیچ توجهی ندارد. بل که به علت آزمندی، فقط مقرراتی وضع می‌کند که هدف از آن؛ غارت هر چه بیش‌تر مردم است. آحاد مردم نیز برای آن که بتوانند غارت‌شدگی را تحمل کنند، دست‌تلاش به یکدیگر می‌کشایند. در این فقره، به‌درستی ریشه و منشأ آزمندی و تجاوزگری، به جای این که در مردم دیده شود در حکومت دیده می‌شود. شیوع همین آزمندی و تجاوزگری در میان مردم است که فساد را می‌گستراند. فساد گسترش یافته در جامعه - هم‌چنان که ابن‌خلدون تأکید دارد، معرف حال هرج و مرج و بی‌سرو سامانی است. همین فساد و هرج و مرج ناشی از آن است که به سرنگونی حکومت استبدادی می‌تجامد.

از این رو می‌توان دریافت که چرخه‌ی "حکومت استبدادی - هرج و مرج - حکومت استبدادی" فقط در کمی مکانیکی را از تحولات سیاسی در ایران عرضه می‌کند. زیرا هرج و مرج، در پی سقوط حکومت استبدادی ایجاد نمی‌شود؛ بل که حکومت استبدادی به علت هرج و مرجی که خود ایجاد کرده و در جامعه گسترانیده سقوط می‌کند. به‌طور مثال از اوج حکومت بسیار متمرکز و استبدادی ساسانیان در زمان خسرو اول پادشاه مقتدر ساسانی تا زمان فروپاشی این سلسله، چند دهه بیش‌تر طول نکشید. در دهه‌ی آخر حکومت این سلسله، چهارده پادشاه آمدند و رفتند. دامنه‌ی این هرج و مرج به جایی رسید که با رفتن یکی، حتا دیگر، شاهزاده‌ای از خاندان ساسانی نمی‌یافتند که جای او بنشانند. از جمله به این دلیل که این شاهزادگان مکرراً در توطئه‌های هرج و مرج طلبانه‌ی درباری شرکت کرده یا دخالت داده شده و بنابراین قربانی این توطئه‌ها می‌شدند. بالطبع همین هرج و مرج بود که زمینه‌ی اصلی سیاسی - اگر نه اجتماعی - سقوط سریع ساسانیان در برابر اعراب را فراهم آورد.

در ایران و تا پیش از دوران معاصر، نه این و نه دیگر وقایع متعدد مشابه از منظر سیاسی مورد سنجش قرار نگرفت. از همین رو است که ظاهر بینی و سطحی‌نگری متفکرین ایرانی فقط می‌توانست تضاد عیان استبداد و هرج و مرج را تشخیص دهد. اما آن چه این تضاد را آن چنان برجسته می‌نمود که متفکرین ایرانی نتوانستند علاوه بر آن، وحدت استبداد و هرج و مرج را درک کنند تفاوت در دو موقعیت متمایز

حکومت استبدادی است. موقعیت اوج‌گیری و کسب و حفظ قدرت متمرکز و موقعیت افول و اضمحلال آن در موقعیت نخست، حکومت توانایی آن را دارد که هرج و مرج را به انحصار خود درآورد. از این رو می‌توان استبداد را به معنی هرج و مرج متمرکز و انحصاری در نظر گرفت. اما در موقعیت دوم، با تحلیل رفتن تمرکز قدرت، حکومت، دیگر فاقد این توانایی گردیده و هرج و مرج در جامعه می‌گسترده. پس می‌توان گفت که هرج و مرج به معنای اعمال استبداد هر یک از اعضای جامعه بر دیگری است و این یعنی استبداد فراگیر.

در واقع استبداد و هرج و مرج دو صورت یا دو سطح بروز متفاوت یک نوع حاکمیت سیاسی هستند. نزد ایرانیان اما شکل بروز نخست، چون با فریب و توهم ثبات و امنیت فهمیده شده است، کلاً در تضاد با هرج و مرج دانسته شده و دیگر به این که حکومت استبدادی به علت فقدان حاکمیت قانون، ذاتاً حکومت نامنی و بی‌ثباتی است اصلاً توجه نشده است. برعکس چون در شکل بروز دوم، بی‌ثباتی و ناامنی جلوه‌ای فراگیر می‌یافته، ایرانیان آن را هرج و مرج و نه فراگیر شدن استبداد درک می‌کرده‌اند. این سطحی‌نگری همواره به حامیان استبداد امکان داده تا از این نقطه‌ی کور آگاهی ایرانیان نسبت به دو شکلی متفاوت یک حاکمیت سیاسی، در جهت توجیه استبداد بهره‌برداری کنند.

اما اگر ایرانیان نتوانستند به درک صحیحی از رابطه‌ی استبداد و هرج و مرج دست یابند نظریه‌پردازان حکومت استبدادی در غرب به چنین ادراکی نایل شدند. برای نمونه، ماکیاوولی مقایسه‌ی زیرکانه‌ای میان خودکامگی فرمانروا و قانون ستیزی و هرج و مرج طلبی مردم ارایه می‌دهد. وقتی که می‌گوید: اگر فرمانروایی خودکامه را با ملتی مقایسه کنیم که تابع قانون نیست خواهیم دید که معایب ملت سبکتر و کوچکتر از معایب فرمانرواست. مردی شریف و درستکار می‌تواند در برابر توده‌ای مهارگسیخته بایستد و سخن بگوید و آن را به راه راست بیاورد، ولی فرمانروای خودکامه سخن هیچ‌کس را نمی‌شنود و برای رام کردن او وسیله‌ای جز خنجر وجود ندارد... از ابله‌های ملتی که زنجیر نظم و قانون را گسته است نباید زیاد ترسید. در این مورد شو حاضر ترس‌آور نیست. ترس‌آور شری است که ممکن است از آن نشأت بگیرد زیرا که بی‌نظمی، بیش‌تر اوقات به پیدایی فرمانروای خودکامه می‌نجامد.<sup>(۱)</sup>

متسکیو درباره‌ی ویژگی مملکت‌داری در حکومت استبدادی می‌گوید: در این حکومت نمی‌توان اقتدارات را تعدیل کرد؛ اقتدار کوچکترین مأمور کم‌تر از اقتدار شخص پادشاه مستبد نیست... در حکومت استبدادی که قانون عبارت از اراده پادشاه است ولو این که پادشاه عاقل هم باشد یک مأمور نمی‌تواند از یک اراده که بر او مجهول است تبعیت نماید. پس باید تابع اراده شخص خودش باشد. چیز دیگری هم هست و آن

این است که چون قانون همان اراده پادشاه است و پادشاه نمی تواند غیر از حدود اطلاعات خود اراده ای داشته باشد پس لازم می آید به همین نحو تمام مأمورین دولت هم مثل شاه اطلاعاتشان محدود و اراده آنها فقط در حدود آن و خودسرانه باشد.<sup>(۱)</sup>

متسکیو در این گفته به انگای درکی ژرف از حکومت استبدادی نتیجه می گیرد که حکم و به اصطلاح قانونی که بروز ارادهی خودکامانهی سرور مستبد است به علت شخصی و خاص بودن، از سوی دیگران قابل درک نیست. و نیز چون نلایش برای لاپوشانی کردن این شخصی شدگی قانون، ضروری می دارد که "حکم" رازپردازی و ابهام آلود شود، هر یک از رعایای حاکم، این حکم مبهم را مطابق ادراک شخصی خود، دریافته و به عمل در می آورد. این به خودی خود به معنای هرج و مرج است. بالطبع از آن جا که از جمله به دلیل همین شخصی شدن قانون، هیچ گونه مسئولیت پذیری وجود ندارد، همه ی رعایا از صدر تا ذیل، مأمور معذور بوده و تمام مسئولیت همه ی اعمال خود را متوجه سرور مستبد کرده و در توجیه عمل خود، حکم شخصی شده ی او را به عنوان ملاک عمل شخصی خود قرار می دهند. در این حال، سرور مستبد نیز چاره ای ندارد جز این که همه ی کارهای شخصی همه ی رعایای خود را مادام که علی الظاهر حامل اطاعت بی چون و چرا از حکم او باشند، یکسره مورد تأیید قرار دهد. با همین تأیید است که هر کس فقط با خزیدن به زیر سایه ی سرور مستبد هر چه بخواهد یعنی همه ی آن چه که مطابق منافع و مصالح شخصی اوست، می تواند بگیرد و یا انجام دهد. و این یعنی عین هرج و مرج! یعنی همان که متسکیو در جای دیگری می گوید: "استبداد، حاکمیت نفع خصوصی" بر جامعه است. و این، دیگر فقط حاکمیت نفع خصوصی شاه و سلطان و سرور مستبد نیست، بل که نفع خصوصی همه ی کسانی است که منافع شخصی خود را فقط در پوشش فرمان برداری تمام از حکم فرمانروا، متحقق می کنند.

در همین ارتباط، هگل اشاره ای دارد به تمایز میان "خودسری فردی" و "خودسری فرمانروای مستبد". او می گوید: خودسری فرمانروای مستبد از دیدگاه صوری سزاوار احترام است. زیرا اساس اجتماع سیاسی است و از این رو در فئاس با خودسری فردی، نماینده ی اصلی پوت است.<sup>(۲)</sup> در این گفته، از منظر مقابله ای "صوری" میان خودسری فردی و خودسری فرمانروای مستبد، دومی چون معرف اجتماع سیاسی است بر خودسری فردی هر یک از اعضای جماعت رجحان داده می شود. چنین رجحانی اما صرفاً با نتایج دو سطح بروز یک نوع حاکمیت، قابل توضیح است. هگل اما به

۱- متسکیو- روح القوانین- ترجمه ی علی اکبر مهتدی- ص ۱۷۶.

۲- هگل- عقل در تاریخ- ترجمه ی حمید عنایت- ص ۲۵۲.



این امر اشاره نکرده است که این دو موقعیت، با هم در وحدت نیز هستند؛ چرا که هر چند خودسری انحصاری و متمرکز، معرّف نوعی اجتماع سیاسی است اما خودسری نوع دژم رازمینه‌سازی کرده و متداوماً در خود و با خود می‌پروازند.<sup>(۱)</sup>

سنجش فراز و نشیب حکومت‌های استبدادی در ایران نیز وحدت استبداد و هرج و مرج را نشان می‌دهد. اما آگاهی بر یگانگی استبداد و هرج و مرج می‌باید با وقوف به تضاد میان این دو توأم باشد. مهم‌ترین جنبه‌ی تضاد مین این دو- از منظر سیاسی- همین است که در استبداد، خودکامگی و انسی شدن قانون و هنجارهای عمل، انحصاری و متمرکزند و در هرج و مرج، همین امور، فراگیر می‌شوند. همان‌طور که قبلاً گفته شد، استبداد به معنای هرج و مرج انحصاری و متمرکز است و هرج و مرج به معنای استبداد همه بر همه.

وحدت و تضاد استبداد و هرج و مرج را با تحلیل خصایص حکومت استبدادی نیز می‌توان بر رسید. به طور مثال از ارسطو تا منتسکیو و از هگل تا لویی آلتوسر همه‌ی اندیشمندان متفقاً بر این عقیده بودند که حکومت استبدادی، حکومت بی‌قانونی است؛ حکومتی است که در آن، اراده و عملی خودکامانه و غیر قابل پیش‌بینی یک فرد به‌عنوان قانون بر جامعه حاکم می‌گردد. این، وضعی را ایجاد می‌کند که به گفته‌ی منتسکیو، در آن "نمی‌توان از احتمال وقوع پیش‌آمدی اظهار نگرانی کرد" چنین وضعیتی معرف وضع هرج و مرج است. چرا که مهم‌ترین خصلت وضع هرج و مرج یا اغتشاش، در اساس، همین غیر قابل پیش‌بینی و غیر قابل نظارت بودن است؛ یعنی که در وضع هرج و مرج، احتمال وقوع هر پیش‌آمدی وجود دارد. این ویژگی حکومت استبدادی هر چند وحدت استبداد و هرج و مرج را می‌نمایاند، نشان‌گر تضاد میان این دو نیز می‌باشد. به این معنی که در شرایط قدرتمندی و انحصاری بودن استبداد، وضعیت اجتماعی و سیاسی برای مردم غیر قابل پیش‌بینی است و به هیچ روی نظارتی بر آن ندارند. اما حکومت در ظاهر از اسباب نظارت بر موقعیت برخوردار بوده و این موقعیت - البته تا حدی - برای او قابل پیش‌بینی است. در حالی که در وضعیت افول قدرت استبدادی، موقعیت اجتماعی و سیاسی نه برای حکومت قابل نظارت و پیش‌بینی است و نه برای مردم.

چگونگی بروز این جنبه‌ی وحدت و تضاد استبداد و هرج و مرج در شرایط معاصر تا حدودی تغییر

۱- می‌توان به این نکته اشاره کرد که در تفکر سیاسی غرب نیز نظراتی ارایه شده است در حمایت از قدرت متمرکز- حتی با گرایش استبدادی- و آن هم به این دلیل که فقط قدرت متمرکز است که می‌تواند جلوی هرج و مرج را بگیرد. به طور مثال؛ هابز، فئدراکراسی (Authoritarianism) در شخص حاکم را از آن رو توجیه می‌کند که می‌تواند جامعه را از شر جنگ داخلی درر نگه دارد بالطبع چنین نظراتی در شرایطی رواج داشت که بورژوازی می‌کوشید تا با ابزار قدرت متمرکز، قدرت اشراف فئودال را در هم شکست و سیطره‌ی بلامنارح خود را در جامعه، مستقر کند.

کرده است. در دوران معاصر از جمله به دلیل تحولات اجتماعی-اقتصادی و ورود مردم به صحنه تاریخ و مطالبه‌ی کم و بیش حق تعیین سرنوشت خود، دیگر نمی‌توان بدون دست‌کم-قانون مدنی و حقوقی و آن چه "قانون اساسی" خوانده می‌شود حکومت کرد. اما تضاد استبداد و هرج و مرج، در سنجش با قانون، در دوران معاصر، که مشخصاً در حکومت پهلوی خود را نشان داد، به این صورت بروز می‌یابد که حکومت استبدادی در شرایطی که قدرت انحصاری تمرکز زادر اختیار دارد، رسماً از اجرای قوانینی که خود وضع و قبول کرده، جلوگیری می‌کند. همین حکومت، در شرایط قول قدرت‌اش که توانایی نادیده گرفتن و پایمال کردن قوانین را ندارد، چند مرکزی را در قلمرو قانون‌گذاری و اجرای آن پیش می‌گیرد. امری که باعث اختلال در اجرای قانون و نتیجتاً هرج و مرج می‌شود. در هر دو حالت، حکومت استبدادی، خواهان اجرا نشدن قانون است.

تأکید بر این نکته نیز اهمیت دارد که در شرایط معاصر، حکومت استبدادی می‌کوشد تا از هرج و مرج کنترل شده به عنوان ابزاری برای تحکیم حاکمیت خود بهره برد بدیهی است که مردم-حتا اگر در کردار فردی خود، این جا و آن جا، گرایش هرج و مرج طلبانه‌ای داشته باشند- اما در مجموع، گسترش فراگیر هرج و مرج بر جامعه را نخواهند. برای اثبات این امر همین دلیل کافی است که در شرایط گسترش فراگیر هرج و مرج، این عمدتاً فرادستان جامعه هستند که می‌توانند با فرودستان- یعنی اکثریت جامعه- رفتار مستبدانه‌ای پیش گرفته و به غارت آنان دست بازند. پس فرودستان- حتی اگر کورکورانه و از سر استیصال به هرج و مرج گرایند ضرورتاً همواره- آن چنان که تاریخ ایران گواهی می‌دهد- از گسترش فراگیر هرج و مرج بر جامعه می‌هراسند. همین ترس تاریخی ایرانیان بوده که در دوران معاصر، حکومت استبدادی را به استفاده از هرج و مرج کنترل شده هم چون ابزاری برای تشدید قیادت استبدادی ترغیب می‌کند. نمونه‌ای از چنین استفاده‌ی ابزاری از هرج و مرج در همان چند مرکزی کردن دستگاه‌های قانون‌گذار و معجری قانون است که در بالا مورد اشاره قرار گرفت. چند مرکزی در چنین نهادهایی که تحت نظارت مستقیم حکومت است، مردم را به چنان استیصالی دچار می‌کند که برای گریز از آن، چاره‌ای نمی‌یابند جز این که به خود حکومت توسل شوند. توسلی که بروز تحکیم قیادت استبدادی بر آنان است. علاوه بر این، در درازای قرن‌ها و هزاره‌ها به مردم ایران چنین تفهیم شده که فقدان استبداد یعنی هرج و مرج، یعنی آشوب و فتنه و فساد، یعنی بی‌ثباتی و ناامنی، یعنی پایمال شدن ضعیف از سوی نوری،.... پس اگر حکومت برای رفع این بلایای اجتماعی به استبداد می‌گراید چنین اقدامی را از آن رو بر می‌گزیند که مردم را از بلایای هرج و مرج محفوظ دارد. یعنی به خاطر حفظ منافع مردم است که بر آنان استبداد اعمال می‌شود. اگر این امر قابل قبول باشد که ایرانیان با چنین فریبی در مدتی بس طولانی خو

گرفته‌اند پس دیگر چه جای نعجب که حکومت استبدادی، خود، این جا و آن جا، به هرج و مرج، آشوب، تنه، فساد، اغتشاش، حمله، بی‌سامانی، ناامنی و...- اما به صورت کنترل شده‌ای - دست یازد تا گرایشات استبدادی خود را معطوف به این‌ها اعلام کرده و از این طریق این گرایشات را نزد مردم ضروری جلوه داده و توجیه کند؟! <sup>(۱)</sup>



با اشاره به وحدت دیالکتیکی حکومت استبدادی با هرج و مرج، و سنجش برخی جنبه‌های وحدت و تضاد این دو، سعی شد تا ناممکن بودن حذف هرج و مرج از طریق حکومت استبدادی و فریب توجیه حکومت استبدادی به وسیله‌ی در تقابل قرار دادن آن با هرج و مرج نشان داده شود. سنجش - وحدت و تضاد حکومت استبدادی و هرج و مرج، علاوه بر این، مبین این نکته است که اگر استبداد، هرگز هرج و مرج را از بین نمی‌برد، هرج و مرج نیز در گسترش اجتماعی‌اش جز به استقرار حکومت استبدادی نمی‌انجامد. هر چند گفته شد موقعیت هرج و مرج، موقعیتی است که در آن، وقوع هر امری محتمل است، اما برای استقرار نظام دموکراتیک، پیش نیازهایی ضروری است که در شرایط هرج و مرج متحقق نمی‌شود این موضوعی است که مردم تحت سلطه‌ی استبداد می‌باید در نظر داشته باشند. چرا که همواره استبداد حاکم، واکنش‌هایی را در میان نیروهای تحت سلطه‌ی خود برمی‌انگیزد که از جمله‌ی مهم‌ترین آن‌ها گرایش به هرج و مرج است. اما حتا اگر این گرایش مردم در تضعیف و فرو پاشیدن قدرت متمرکز استبدادی نقش داشته باشد، اثر درازمدت آن فقط می‌تواند زمینه‌سازی استقرار حکومت استبدادی دیگری باشد. هرج و مرج فراگیر فقط موقعیت عمل برای قدرت استبدادی تازه‌ای را فراهم می‌آورد.

از این منظر است که می‌باید علیه هرج و مرج طلبی موضع گرفت، بدون این که ضرورت مبارزه با آن را دستاویز توجیه حکومت استبدادی کرد. این که مردم، حکومت استبدادی را نخواهند کافی نیست تا سیطره‌ی آن بر جامعه پایان یابد. مردم باید به یکسان و توأمان، هرج و مرج را نیز نخواهند. هرج و مرجی که گمان می‌کنند شاید به اتکای آن بتوانند هم در برابر تهاجم و غارت‌گری استبداد، بقای خود را تأمین کنند و هم - دست بالا - پایه‌های قدرت استبدادی را بفرسایند. هر دو جنبه‌ی این چنین اندیشه‌ای، خودفریبی بس یا س انگیزی است. <sup>(۱)</sup>

۱- خوانندگان گرامی می‌توانند شرط مبسوط این نظریه را در کتاب استبداد در ایران، نوشته‌ی حسن فاضلی مرادی، نشر اختران، چاپ دوم ۱۳۸۱، پی‌گیرند. - کتاب توسعه